

بیداری در خودت؟

سید حمید شریف نیا

جنبان بدرخش!

بیدار

در شبی

به دست کشیدن

از هرچه است

چونان هوای فراز درختان غان

بیرون دهان

دهان تلخ

به صافی اش بگذار!

به بازی ی بازاش

سطح جویده ی اسطربلاب

وقتی که کوه

در پشت سر

تاریک می شود

من می دویدم و کبودی ی آسمان

سمت غروب و توفان

من می دویدم و سعی میان

حوا

حواصیل هوا

گنجشک مشت را

در اندوه دیوان

فرو برد تاج باران خورده ی خروس

صبح مرفین را

در سنگ دید

وقتی کما

از دریچه ی پیراهن عسلیش

مغز استخوان را

بر طناب آویخته می کرد

گل شیپور زن در جذر خون بود

•••

هنگام حواصیل باد

عصاره ی گل

زنبور گاو را

در کندوی سینه ات

با پرچمی که از دندان جمجمه بالا رفته بود

به قرن های خستگی ام

نسل به نسل باز گرداند

نترس!

گره بزَن خودت را

به دمه ی ردی

که در من است!

نترس!

دردهانت سرند کن

مرا و بیاسای!